

بقلم: آقای طاهری شهاب

دبیر حرم کاسمی ساروی

اسدالله دبیر حرم کاسمی فرزند مرحوم میرزا فضل‌الله مستوفی مازندرانی در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در شهر ساری متولد و در نیمه دوم خردادماه ۱۳۱۶ شمسی در اثر اندک عارضه کسالتی در تهران بدرود زندگی نمود. ادیب فقیه پس از طی مراحل ابتدائی در مدرسه حاج درویشعلی ساری خدمت عالم نحریر مرحوم سید کاظم درمسجدی متخلص به (آشفته) که از علما و شعرای مبرز زمان خود بود مشغول بتحصیل علوم ادبیه و عربیه شد و بعد از تکمیل دوره تحصیلات مقدماتی از ساری بتهران رفته و بسمت منشیگری اندرون ناصرالدینشاه قاجار چندی مشغول بخدمت بود و با یکی از نوادگان سلسله زندیه بنام ربابه زندی و ملقبه به (بی بی جان) دختر منتصرالسلطان که سمت سرتیپی فوج را داشت و از تربیت یافتگان دارالفنون بود ازدواج کرد.

در این هنگام شاهزاده اعتضادالسلطنه حکمران مازندران شد و چون با دبیر حرم از دیرباز مصاحب و هونس بود او را باخود و خانواده آن مرحوم بمازندران برد و بعد از چندی بمعیت سردار امجد حاکم استرآباد به گرگان رفت و بعد از عزل سردار مجدداً عازم تهران شد و سفری برای زیارت بکربلا نمود، پس از معاودت از عراق بسمت دبیر مخصوص محمدعلی میرزا انتخاب و به تبریز مسافرت کرد و چند سالی بهمین شغل اشتغال داشت، در موقعی که محمد علی میرزا برای تاجگذاری از تبریز عازم تهران بود مرحوم دبیر را نیز باخود به مرکز آورد و در منصب قدیمش برقرار داشت، بعد از خلع محمدعلی میرزا از سلطنت و پیدایش اوضاع هرج و مرج آن زمان دبیر از منصب دیوانی کناره گیری نمود و بساری آمد و تا آخر عمر در موطن خود منزوی گردید.

مرحوم دبیر در میان فضایل زمان خود از لحاظ جامعیت مورد احترام و تکریم

همگنان بوده و تبحر او در علوم ادبیه جای تردید و محل حرف نیست، براعت و اطلاع او در شعر عرب و متقدمین شعرای ایران مبسوط بود چنانکه احاطه کامل او در فنون ادبی از بیان کلامش نمودار است، در تشریح معانی دقیق و تزیین گفتار با لفاظ پخته و متقن و غلو از حشودر حقیقت صاحب ید بیضا بوده و در شعر هیچگاه معانی را فدای الفاظ نکرده و به تکلف لفظی نیاورده و همیشه جانب استقامت معنی را ملحوظ می-داشت، نویسنده را در اواخر عمرش در کف فیض محضرش اغلب دست میداد و از بیاناتش در فنون ادبی استفاده میبرد، شادروان دبیر دارای جتهای وقعی کوتاه و صورتی استخوانی و کشیده و حافظه‌ای قوی بود و با وصف آنکه در اثر کهنولت دستش را لرزشی بود خطی نیکو و پخته مینوشت و از اینکه جوانی در ایام انزوایش اغلب مزاحم او جهت کسب دانش می‌شود خرسندی شایانی از خود بروز می‌داد و پیوسته مرا در اکتساب معرفت تشویق و ترغیب مینمود چه بسا شبها که تا نیمه شب در کنار بستر او می‌ماندم و از بیاناتش استفاده مینمودم و او اغلب حوادث شگرف زندگی خود را برایم با ابراز احساساتی گرم بازگو می‌کرد.

فرزندان مرحوم دبیر حرم که در تحت تربیت او بزرگ شدند هر یک اکنون از مردان بزرگ این کشور هستند و مایه افتخار همشهریان خود که از آن جمله حضرت استاد آقای دکتر نصره الله کاسمی و جناب آقای فضل الله کاسمی مدیر کل وزارت دادگستری می‌باشند که شرح محاسن و محامد آنان از عهده نویسنده خارج است. اینک نمونه‌ای از آثار او را که بخط خود بعنوان یادگار باین بی‌مقدار در اواخر عمرش اهداء کرده‌اند ذیلا نقل می‌نماید و امیدوار است مهین استاد گرامی آقای دکتر نصره الله کاسمی با قلم شیوای خود این شرح حال را که مقدمه‌ای بیش نیست با آثار بهتر شادروان پدر خویش بوسیله مجله نفیس ادبی ارمغان تکمیل فرمایند.

چکامه در نگویش جهان

فلک از کج رویهای تو صد داد	ندانم از چه ات کردند بنیاد
اگر گویم بود بنیادت از سنگ	ز یولادت بود ارکان وار باد

از این تهمت شود پولاد چون موم
 بسی از چهر سنگم آید آزر
 هر آنکو ریخت این شالوده در کار
 پس از عمری تفکر با تجرب
 ترا معمار حکمت، دست قدرت
 نه رحمی آیدت بر نوعرسان
 دهی آنرا وطن اندر دل خاک
 همیشه عاشقی بردون نوازی
 درونت جانگزا همچون دم مار
 بخال و خط فریبی شادگان را
 برای لذت خسرو ز شیرین
 ندارد انتها ظلمت به عالم
 نداند کس که چونی و چاهات کام
 من این یکذره از اطوار گردون
 ز من این نظم اندر روزگاران
 این تغزل را باستقبال استاد منوچهری دامغانی سروده است؛

وزین نسبت بر آرد سنگ فریاد
 بسی شرم آیدم از روی پولاد
 بود صنعتگری فرزانه استاد
 مرا این نکته اندر خاطر افتاد
 پی افکند از جفا و کین و بیداد
 نه مهری باشدت با تازه داماد
 نهی این را چراغ اندر ره باد
 هماره دشمنی با مرد آزاد
 برونت جانفزا شوخی پریراد
 چنان با دنبه گیرد صید صیاد
 نهادی تیشه اندر مغز فرهاد
 شمارد گر کسی آنرا به آحاد
 مگر آنکس که اینسان جلوه ات داد
 بدست آورده ام از بعد هفتاد
 همیشه تازه و نیکو بماناد

که جز یارم نباشد در مقابل
 معطر سازدم مشکو محفل
 نشاند آتشم از جان و از دل
 در آمد از در آن نیکو شمایل
 شدم از خویشتن یکباره ذاهل
 چه آبی بود یارب اندر این گل
 کشیدم روی سنبل خط باطل
 شاید گفت ارزد نیم خردل

مرا آنروز گردد دیده قابل
 گره بگشاید از آن زلف پرچین
 نشیند همچو جان اندر کنام
 سخن با خویش میگفتم که ناگاه
 چو دیدم روی ماهش خیره گشتم
 نیامد آدمی با این لطافت
 گره بگشادمش ز آن زلف برتاب
 به پیش چین زلفش خرمن مشک

ز سحر چشم او بوده است هاروت
هنوزم درد دل ناگفته بسرود
هنوزت جان نشد فرسوده در عشق
من واو درسخن بودیم برخاست
بمیر کاروان آهسته گفتم
مرا شکر لبی در کاروان است
درای کاروانش برده از هوش
نمود آن ساحری در شهر بابل
که ای اندر فنون عشق جاهل
چسان در عشق دانی خویش کامل
نوای کاروان قومو رواجل
که ای آسان برت هرگونه مشکل
که باشد دیر مهر و زود بگسل
مبادا بر براند تند محمل

مرحوم دبیر حرم در سرودن غزلیات سیاسی و وطنی مهارت کاملی داشته و احساسات رقیق خود را هنگام مشاهده وضع رقت بار ایران به بهترین وجهی در ضمن غزلهای پرسوز و گداز خویش مجسم مینمود که از آنجمله درغزل شیوای ذیل عقاید خود را چنین بیان می نماید :

آنها که خم زلف تو اش دسترس افتاد
کم کرد بشب راه و بگیر عسس افتاد
دل گشت گرفتار رخت از خم آن موی
از سلسله بیرون شد و اندر قفس افتاد
معشوقه سفر کرد و کشیدم ز پی اش آه
تا باز مرا آگوش بیانگ جرس افتاد
منزلگه معشوق به آسان نتوان یافت
آتش بدل موسی جان ز آن قبس افتاد
آنکس که بدست آمدش این گوهر نایاب
آنقدر بکوشید که تا از نفس افتاد
تا کی کنی از دیده روان دجله و آمو
گویا گذرت باز برود ارس افتاد

این خاکی که یک قطعه زفر دوس برین بود
 اکنون چو دمن نیت هر خار و خس آفتاد
 این قلعه که سیمرغ در او بیضه نهادی
 امروز نگر لانه هر بوم و کس افتاد
 ایران که ربودی ز شهبان افسر و دیویم
 شهباز شرف بین که شکار مگس افتاد
 تنها نه بگفت است ترقی و تعالی
 یک نیمه ز کردار بصد گفته بس افتاد
 رباعی

آن پوست که کرد کاوه اش بر سرنی
 بگذشت بسی قرن نه وی ماند و نه کی
 بر بود ز ضحاک سر و افسر وی
 تا همت ملی اش پیاداشت ز پی

سرهنگ فریور



بر اثر تحول و انقلابات مشروطیت
 در ایران که انقلابات لسانی و قلمی
 را نیز در پی داشت شعرائی بجانب
 وجوش افتاده و شروع بسرودن
 ترانه ها و اشعار انقلابی که از
 کوچکترین فن شاعری بشمار می
 رود نموده و بواسطه استقبال مردم
 عصر از نشر انواع سخن غفلت ورزیده
 و متشاعران هم وقت را غنیمت دانسته
 از آنها پیروی نموده بنام تجدد و
 و آزادیخواهی مضامین بلند شعر
 فارسی را کوچک و حقیر جلوه داده